

امام به اشکال بعدی اشاره می کنند:

«و ما يقال: من أن ثبوت شيء لشيء فرع ثبوت المثبت له لا الثابت، ليس المراد منه أن الجهات العدمية - بما هي كذلك - يمكن أن تثبت لشيء بحيث يكون التصديق و الاتحاد بينهما كاتحاد شيء مع شيء، و إلا يلزم كذب قاعدة الفرعية أيضا، لأن ثبوت الثابت بهذا النحو إثبات صفة ثبوتية له، فيلزم صدق قولنا: العدم ثابت للوجود و صادق عليه، و هو فرع ثبوت المثبت له. و بالجملة: ليس للعدم حيثية، و القضايا الصادقة في باب الأعدام لا بدّ و أن ترجع إلى السالبات المحصلات، و إن كانت بحسب الظاهر موجبات.»^۱

توضیح:

۱. اگر گفته شود: ثبوت شی برای شی فرع ثبوت مثبت له است و نه آنکه فرع ثبوت ثابت باشد (پس در جمله «سیاهی لا سفیدی است»، که «لا سفیدی» ثابت شده است، لازم نیست چنین ثبوتی داشته باشد)
۲. جواب می دهیم: [مراد از این جمله آن است که ثابت اصلاً ثبوت نداشته باشد بلکه مراد آن است که ثابت لازم نیست قبل از اتحاد، ثبوت داشته باشد و لذا] مراد آن نیست که جهات عدمیه می توانند برای یک شی وجودی ثابت شوند و آن اتحاد وجودی برقرار کنند.
۳. والا (اگر بگوئیم اعدام می توانند با موضوعات موجوده؛ در وجود متحد شوند) لازم می آید که بگوئیم موضوع (سیاهی) با عدم (لا سفیدی) متحد است، پس موضوع (مثبت له) معدوم است. و این نفی قاعده فرعیه است (چراکه قاعده فرعیه می گوید «ثبوت شی لشی فرع ثبوت مثبت له» در حالیکه ثابت کردید موضوع یعنی «مثبت له» معدوم است)
۴. پس همه قضایای که درباره عدم است به سالبه محصله بر می گردد و حتی اگر ظاهراً موجبه معدوله المحمول باشد.

۱. امام خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۱.



مرحوم آخوند سپس به دومین اشکال خویش اشاره می کند:

«فكما أن قضية المنافاة بين المتناقضين لا تقتضى تقدم ارتفاع أحدهما فى ثبوت الآخر كذلك فى

المتضادين.»^۱

توضیح:

۱. همانطور که منافات بین اکل و لا اکل، باعث نمی شود که بگوئیم ارتفاع «لا اکل» جزء العله (متقدم) برای

اکل است، به همین ترتیب در تضاد هم همین سخن جاری است. (که تنافی بین صلوة و اکل باعث نمی

شود بگوئیم ارتفاع اکل مقدمه و جزء العله برای صلوة است)

تقریر مرحوم قوچانی از سخن مرحوم آخوند:

مرحوم قوچانی از شاگردان مرحوم آخوند در تعلیقیه خویش بر کفایه این کلام مرحوم آخوند را با بیان

مقدماتی ذکر می کنند.

ایشان می نویسد:

«فلوضوح اتحاد المرتبة بينهما، لأن عدم الضد المعلوم نقيض و متقابل لوجوده المضاد المتقابل مع

وجود الضد الموجود؛ و من المعلوم انّ بين كل متقابلين من أقسام التقابل اتحاد و تكافؤ فى

المرتبة، حيث انّ الاولى منه ما هو المحقق بين الوجود و العدم، و أنّ خفاء فى انّ النقيض للوجود

هو العدم البدلى الكائن فى رتبته لولاه، غير المجتمع معه، لا السابقى و لا اللاحقى المجتمع معه

فى دار التحقق حتى لو فرض سابقا عليه أو لاحقا بحسب الرتبة، و إنّ لزوم ارتفاع النقيضين فى

مرتبة سلب أحدهما مقدمة للآخر، و لما كان الوجود عين الرفع لعدمه النقيض كما لا يخفى، و لما

كان متنافيا معه فى التحقق ذاتا.

فقد ظهر انّ هذا النحو من التعاند لا يقتضى إنّ تبادلهما فى التحقق و عدم اجتماعهما معا، لا ارتفاع

أحدهما أولا ثم تحقق الآخر ثانيا.

و اذا عرفت ذلك فى النقيضين؛ فكذلك المتقابلان الوجوديان حيث انّ المضادة انما هو بين

۱. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۰



الوجودین فی الرتبة الواحدة.^۱

توضیح:

۱. ضد و نقیض ضد آخر، در یک مرتبه هستند.
۲. چراکه عدم ضد (عدم اکل) نقیض اکل است که اکل با وجود ضد دیگر (وجود صلوة) تضاد دارد [عدم اکل با اکل هم رتبه است اکل با صلوة هم رتبه است، پس عدم اکل با صلوة هم رتبه است]
۳. توجه شود که: معلوم است که طرفین هر نوع تقابل، هم رتبه هستند. چراکه:
۴. بین اکل و عدم اکل (اولی: تقابل اول یعنی تقابل بین نقیضین) رابطه بین وجود و عدم است.
۵. و معلوم است که خفائی نیست [و من المعلوم الاّ خفاء...] در اینکه نقیض وجود صلوة، عدم بدلی است (عدم بدلی که اگر وجود صلوة نباشد، جایگزین صلوة می شود)
۶. نقیض وجود صلوة، عدم سابق و عدم لاحق نیست. چراکه این دو عدم با وجود صلوة جمع می شوند (و معلوم است که نقیض نمی توانند در وجود جمع شوند)
۷. [والاّ لزوم...] و اگر بگوئید در رتبه قبل (که رتبه علّت است و رتبه مقدمه است) نه وجود صلوة حاصل است و نه عدم صلوة، لازم می آید در رتبه مقدمه، ارتفاع نقیضین حاصل شود.
۸. [و مما كان الوجود...] و اگر بگویند در رتبه قبل (که وجود صلوة حاصل نیست) نه وجود صلوة حاصل است و نه عدم صلوة، لازم می آید «وجود»، «عین رفع عدم» نباشد (عدم نقیض وجود است: النقیض صفت عدمه) [چراکه اگر بخواهد ارتفاع نقیضین حاصل نیاید باید بگوئیم «وجود» و «عدم» نیستند و وجود و عدم هم نقیض نیستند.]
۹. [و مما كان متنافياً...] و اگر بگویند در رتبه قبل نه وجود حاصل است و نه عدم صلوة، لازم می آید عدم صلوة و صلوة در تحقق متنافی نباشند.

۱. قوچانی، علی، تعلیقة القوچانی علی کفاية الأصول، ج ۱، ص ۳۱۴

